



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

شنبه ۰۸ اکتوبر ۲۰۲۲

بریالی دربابایی

ارسالی: میر عبدالرحیم عزیز

بیانید جمعیت، "شورای نظار" و مسعود را بهتر بشناسیم

قسمت هشتم

« ... محمد داؤد بعد از استعفایش از مقام صدارت در سال ۱۹۶۳، و مخصوصاً بعد از اینکه ثابت شد در نظام جدید همه راه ها برای بازگشت او در رأس قدرت مسدود ساخته شده است، آرام و ساکت در جای خود ننشسته بود، یک تعداد اشخاص مهم اردو از قبیل عبدالقادر، رئیس استخبارات عسکری و جنرال محمد اسماعیل رئیس استخبارات ملکی [" ضبط احوالات " ، بعداً " مصونیت ملی " - دربابایی] بطور فعال رژیم را غلط رایور میدادند تا کار محمد داؤد را برای غصب قدرت آسان سازند . [تکیه بروی کلمات از دربابایی] جنرال محمد اسماعیل طی مدت قابل ملاحظه دوره قانون اساسی الی سقوط آن بحیث رئیس استخبارات ملکی [" مصونیت ملی " - دربابایی] کار کرد و وقتیکه محمد داؤد امور را در دست گرفت او از این وظیفه سبکدوش ساخته نشد، در حالیکه اصولاً اشخاصی که در این پست های حساس ملکی کار میکنند، با آمدن یک رژیم جدید بالعموم از وظیفه خود بر طرف میشوند. حتی کمونیست ها بعد از کودتای ۱۹۷۸ او را با وجود اینکه در زمان محمد داؤد در رأس چنین دفتر مهم قرار داشت، نکشتند. «کمونیستها در ایام محبس جنرال محمد اسماعیل را چند بار بیرون بردند تا به ایشان راجع به یک سلسله مسایل معلومات ارائه کند.»

[نقل قول فوق بتاريخ ۲۷ اپریل ۲۰۰۷ در اینجا گنجانیده شده - دربابایی]

دیگر اینکه، مسعود از بیان اسمای آن عده جنرال ها و صاحب منصبان اردو و پولیس که از نزدیکان داود خان بودند، و نزد پدرش می آمدند؛ مانند اکبر مقصودی رئیس ارکان حرب قوای هوایی، دگروال توره خان پنجشیری رئیس ارکان قول اردوی قندهار، عبدالحمید محتاط (اجنت روس) و

مانند آنها، رندانه طفره رفته و با گفتن «جنرال های دیگر»، از موقعیت مهم پدرش در استخبارات وزارت دفاع افغانستان و نزدیکی وی با سردار داود؛ خودداری می نماید.

مسعود، که به خاطر کتمان موقعیت بسیار مهم پدرش در وزارت دفاع، در گپ و گفت هایش، حقایق کلیدی را حذف می نماید؛ و برعکس، پدرش را مبارز ضد دولت ظاهر- داود، و ضد سیاست شوروی در افغانستان نشان می دهد (صفحه ۷۹ و ۸۰ «مرد استوار...»). حدود هشت سال، یعنی از سن دوازده سالگی (۱۳۴۴) الی نوزده سالگی (۱۳۵۱) شنونده ای علاقمند به «جر و بحث» های سیاسی_ به واقع، آموزش سیاسی- اطلاعاتی_ مهمترین افسران اردوی افغانستان، و (قسماً) اعضای مؤسس «حزب موکراتیک خلق»، مثل دستگیر پنجشیری و هادی کریم بوده است.

«قهرمان مسعود»، مزید بر آن، برای دوسال دیگر، یعنی تا سال ۱۳۵۳ که یک سال از کودتای ۲۶ سرطان داود خان سپری شده، نیز حرف شنو گپ های آموزنده ای جنرالهای مقرب به سردار داود، در خانه ای خودشان بوده است.

مسلاً چنین «جر و بحث» ها بیشتر بر محور ثبات و استحکام دولت و چگونگی وقایه ای آن از ضربات کودتا ها و کشف آنها، و جست و جوی شگرد های همکاری هرچه سریعتر با «دوستان شوروی»؛ می چرخید، نه به خاطر سست نمودن و چپه کردن دولت. ملاحظه شد که نهال نرم شم سیاسی، اطلاعاتی و نظامی مسعود از همین سر چشمه، یعنی، نشست(جلسه) های مسلسل سیاسی در خانه ای خانواده ای نظامی شده خود ایشان، آب می خورد، شاخ و پنجه می کشید، برومند و نیرومند میشد. از همین بستر تماسهای سری یا نیمه سری، با نظامیان بلند رتبه استخبارات وزارت دفاع افغانستان است که ذوق و شوق تعقیب و کشف و سرکوب دشمنان دستگاه حاکم_ که پدرش یکتن از محافظین رسمی و بلند پایه ای آن دستگاه بود؛ در وی پدید می گردد. چنانچه خودش در این مورد می گوید: " چون قبله گاهم صاحب منصب نظامی بود همیشه فکر می کردم که باید در زندگی ام از پدرم جلوتر و بیشتر پیشرفت کنم و این یکی از آرزو هایم بود«؛ «تمام اسلاف پدری من در صف افسران، مردان نظامی بوده اند" (صفحات ۷۵ و ۳۸۴ «مرد استوار...»).

سالهایی که مسعود گویا شنونده صحبت های سیاسی جنرالهای اردو، در خانه ای پدرش بود. و هنگامی که ۱۷ سال داشت (۱۳۴۸) و در صنف نهم لیسه استقلال درس می خواند؛ به سیاست و اطلاعات روی آورد. و یا بگفته خودش: « فعالیت های سیاسی من از صنف نهم در (لیسه استقلال) شروع شد». (و همراه با دوستانش در محافل مربوط به احزاب و جریانات سیاسی که در آن مکتب فعال شده بودند، شرکت می نمود (نقل به مفهوم از صفحه ۸۷ «مرد استوار و...»_زلمی، برادر

ببرک کارمل نیز یکی از گردانندگان این محافل در آن لیسه بود؛ مصادف است با استقرار نسبی نفوذ عمیق و فاجعه آفرین شوروی در تمامی سلسله مراتب مهم تشکیلات دولت افغانستان، به ویژه بخش استخبارات (اطلاعات) وزارت دفاع، «ضبط احوالات»، وزارت خارجه. و سفارتخانه های منصوبه ای این وزارت مقیم خارج، در گام نخست در پاکستان و امریکا.

۱۰ - انسیتوت پلی تخنیک، دومین آموزشگاه سیاسی- اطلاعاتی مسعود:

زمانی که امپریالیزم امریکا، با یکتا حریفش شوروی سرشاخ بود. برای پیشگیری از توسعه روز افزون آنکشور، که حیطة منفعت سرمایه غرب را مورد تهدید جدی قرار داده بود، به طراحی سیاست «ستراتژی کمر بند سبز» (که رنگ سبز اشاره به اسلام دارد)؛ پرداخت. جسد پوسیده ای بنیادگرایی را از گور اعصار بیرون آورد و جان بخشید. و این نیروی تمدن برانداز (در کشور ما باند های " اخوانی "، یعنی "اخوان المسلمین" و "طالبان") را در ظاهر زیر عنوان تقابل با «کفر» شوروی و هم پیمانانش قرارداد، تا مانع پیشروی رقیب خون آشامش؛ به ویژه در آسیا گردد. در همین رابطه نوشته «نشریه کارگر انقلابی ارگان حزب کمونیست انقلابی امریکا ۲۷ فبروری ۱۹۸۸»، در ذهن نگارنده متبادر شد که به نقل بخشی آن؛ توجه خواننده دقیق و کنجکاو را جلب مینمایم:

« بنیادگرایی اسلامی یک نیروی قدرتمند و در حال رشد است. بالاخص با سرنگونی شاه و استقرار جمهوری اسلامی، « امام نصیب کی خواهد شد؟» به یک بازی پر مخاطره بین المللی تبدیل شده است. بلوک امپریالیستی غرب و امپریالیست های شوروی میخواهند اسلام را تحت تسلط خود داشته باشند و از آن در جریان رقابت خویش سود جویند. ایالات متحده ژست یک کشور مسیحی را می گیرد که ضد اتحاد شوروی «ملحد» با اسلام متحد میشود. اتحاد شوروی ژست یک قدرت « ضد امپریالیستی» و شرقی را میگیرد که به اسلام در مقاومت دیرینه اش علیه غرب « کافر» یاری میرساند. »

شوروی که هیچگاه نمی توانست در همسایگی اش با افغانستان، رژیم بنیادگرایی اسلامی، یا رژیم کمونیستی ضد «سویتسم» را در این کشور تحمل نماید، کلاً به همین سبب با کودتای قصری ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، طرفدار مغرورش، یعنی داود خان را بر اریکه ای قدرت رساند. و در پی آن بروفق پالیسی « با اخوان روسی، بایست اخوان امریکایی را از درون تهی کرد »، هسته های اولی «اخوان المسلمین» امریکایی، که به خاطر سرنگونی دولت مورد حمایتش به فعالیت مخفی و قسماً علنی پرداخته بودند را آماج یورشهای نامرئی عناصر آموزش دیده ای شبکه های اطلاعاتی؛ مثل

استخبارات وزارت دفاع؛ «مصونیت ملی» («ضبط احوالات»)؛ رده های کاملاً سری «حزب دموکراتیک خلق» به خصوص فرکسیون پرچم- که در درون استخبارات وزارت دفاع، وزارت داخله، عمدتاً، «ضبط احوالات»، عمیقاً نفوذ نموده و پست های حساس و کلیدی این نهاد ها را به چنگ آورده بودند و سایر فرکسیونهای آن مانند «سازا»، همچنان اجنت های منفرد و مستقیم بومی خویش؛ قرارداد.

مسعود در سن نژده سالگی (۱۳۵۲) بنابر سفارش صاحب نظران با صلاحیت استخبارات اردوی افغانستان، که در سازندگی ذهنیت نظامی- اطلاعاتی وی نقش تعیین کننده داشتند، شامل انستیتوت پلی تخنیک کابل (کانونی که به «کمک» مالی، فنی و فرهنگی شوروی، روی اهداف خاص سیاسی و اطلاعاتی اعمار شده بود)؛ گردید.

نخستین فاز هدف فوق الذکر این بود، تا عمال استخبارات وزارت دفاع شوروی (G.R.U) و سازمان امنیت آنکشور (K.G.B) در قالب استاد، ترجمان، پرسنل اداری و فنی و امثال آن، در آن «مؤسسه تعلیمی» شامل کار شوند. و شاگردان افغان را به طور مخفیانه، نخست به سیاست، و به «دولت مردمی کشور بزرگ شوراها» متمایل نمایند. بعداً آنان را شامل شبکه های اطلاعاتی شوروی سازند.

مسعود مدت دوسال زیر پوشش محصل در انستیتوت پلی تخنیک کابل با عمال استخبارات روس، که زیر پوشش استاد(****) در آن جا فعالیت می نمودند، تماس مخفی و علنی بر قرار میکرد. و توسط استادان روسی آموزش اطلاعاتی و سیاسی میدید. متقابلاً آنانرا از جریانات درون تشکیل «اخوان المسلمین»، (که در سال ۱۳۵۰ _ که در صنف یازدهم لیسه استقلال متعلم بود_ با مهارت به داخل آن نفوذ کرده بود) آگاه می نمود، و اخبار به چنگ آورده را در اختیار آنان قرار میداد.

خوانندگان، مبدا فکر کنند که امکان چنین آموزشی در آنجا («انستیتوت پلی تخنیک») وجود نداشت. اساساً استعمار و امپریالیزم در هر سرزمینی که آرزوی در بند کشیدنش را داشته باشد، نهاد ها و تأسیساتی را برای کشور مورد نظرش، روی اهداف خاص استعماری و تحت عناوین مختلف اعمار می نماید، که چگونگی جلب و جذب عناصر بومی آن سرزمین از طریق همین پروژه های («ساختار بنیادی») بناء شده ؛ مبتنی بر همین اهداف می باشد. همین اکنون به نقشه تأسیسات به اصطلاح عام المنفعه ای که امپریالیزم امریکا در کشور اشغال کرده ای ما روی دست دارد؛ نگاه کنید. به پایگاههای بسیار مستحکم نظامی که از رقیب شکست خورده اش یعنی سوسیال امپریالیزم شوروی سابق در افغانستان به جا مانده و در حال تجدید ساختمان توسط اینکشور میباشد، و مزید بر

آن به پایگاههای نظامی بسیار مدرنی که خود در نقاط بسیار مهم و ستراتیژیک کشور به خاطر به اصطلاح «سرکوب القاعده و طالب و امنیت افغانستان و منطقه»، در دست ساختمان دارد، بنگرید و...؛ به گذشته ها هم نگاهی بیاندازید: به کمپنی موریسن در قندهار، نهاد AID در کابل، هیأت «پیسکور»، پروگرام F.S.، و... .

شوروی سوسیال امپریالیستی که از این قاعده استعماری مستثنی نبود، از پروژه های «ساختار بنیادی» اش؛ (مثل فابریکه جنگلک و گلپهار و...؛ سیلوها؛ شبکه های راه سازی و تونل کشی، از جمله پروژه سالنگ ها؛ ساختمان میدان هوایی بین المللی کابل؛ شفاخانه چهار صد بستر؛ بند و نهر؛ معادن؛ نهاد های طبی و تعلیمی و نظامی؛ مثل پلی تخنیک و...) که به «کمک» آنکشور در افغانستان اعمار گردید، در حد قابل توجه، استفاده ای جاسوسی و... نمود. یا به بیان رساتر، به علاوه ای جذب شماری از کارمندان و تکنوکرات های کشور (نه کل آن) که در این پروژه ها با روسها همکاری فنی و اداری داشتند، عده زیادی جوانان محصل که با نیت نیک و پاک خواهان ترقی، رفاه و آسایش مردم شان از طریق تداوم اینوع «مساعدت های خیرخواهانه» شوروی به افغانستان بودند را از این محراق («پلی تخنیک») نیز در چنبر شبکه های جاسوسی خویش قرار داد. و مستعدترین آنانرا که از اندیشه های مبارزه طبقاتی تحت «رهنمود» شوروی نیرو گرفته بودند، بالا کشیده، و در بافت جولا گونه ای این شبکه های درهم تنیده (به طور بلاواسطه و مستقیم) دخیل و سهیم ساخت.

۱۱ - میکانیزم تماس های استادان روسی انستیتوت پلی تخنیک با محصلین :

حال به طور فشرده توجه خوانندگان را به مکانیزم طرق و شگرد های تماس استادان روسی با محصلین (دانشجویان) افغانی در «انستیتوت پلی تخنیک» جلب می نمایم:

اعضای K.G.B. و G.R.U.، تحت پوشش استاد از طرق مختلف با محصلین یا محصل نشانی شده (آنانی که به تغییر شرایط موجود سیاسی تمایل علنی نشان میدادند) و یا سفارش شدگان (کسانی که قبلا توسط اجنت های بومی وابسته به اطلاعات شوروی مغزشویی شده و آموزش مقدماتی کسب کرده بودند؛ مانند احمد شاه مسعود)، تماس بر قرار میکردند؛ منجمله از میتود انقسام مجموع یک صنف (کلاس) سی نفره ای درسی، به سه یا چهار گروپ ۷ - ۸ نفره، در سه یا چهار نوبت، و در اطاقهای جداگانه، به بهانه ای آموزش زبان روسی، محصلین مورد نظر در یکی از همین کتگوری ها؛ آموزش اطلاعاتی می دیدند؛ در ساعات قبل از آغاز درس روزمره، از ساعت ۷/۳۰ تا ۹ صبح و یا بعد از اتمام درس، بین ساعت ۳/۳۰ تا ۵ عصر، چند محصل و یا تک تک آنان به

بهانه حل مشکل درسی به اتافهای استادان روسی می‌رفتند، و با این اسلوب با محصل مورد علاقه در خلوت تماس برقرار میشد؛ چند فرد محدود در اتاق لابراتوار به‌گرد استاد روسی حلقه بسته، به تشریحات وی در زمینه سیاست و استخبارات گوش فرا میدادند؛ محصلین به خانه‌های رهایشی استادان روسی که در جوار «پلی تخنیک» اعمار شده بود، می‌رفتند و در آنجا که محلی کاملاً امنی بود، مطالب سیاسی - استخباراتی را به بحث می‌گرفتند.

به علاوه ی اشکال تماسهای تذکار یافته، دوشکل مطمئن تر تماسگیری نیز وجود داشت: شکل اولی تماس، تدریس از طریق (« لینگافون ») بود: محصل در غرفه (کابین) به تنهایی نشسته از طریق گوشی‌ها، کست درسی را که استاد روسی در «تیپ ریکاردر» می‌گذاشت، مستقیماً به گوش محصل وصل میشد؛ می‌شنید. در حین زمانی که چندین محصل به درسهای ثبت شده در فیه (نوار)، گوش فرا میدادند، استاد روسی کست آموزشی اطلاعاتی را به گوشی محصل مورد نظر متصل می‌نمود. سایر محصلین کست مذکور را به طور قطع نه دیده و نه شنیده می‌توانستند. با کار برد تکنولوژی پیشرفته اطلاعات، این عملیه ساده بود. رابطه با این میتود متداوله در آنجا کاملاً طبیعی می‌نمود، و به امور تدریسی روز مره مبدل شده بود.

شکل دومی تماس، (« زچوت ») نامیده میشد. «زچوت» نوع امتحان بود که استاد روسی و محصل بدون دغدغه خاطر در یک اتاق خلوت مقابل همدیگر نشسته، محصل از نوشته اش در امتحان تحریری در برابر پرسشهای پیهم استاد به دفاع تقریری می‌پرداخت. به واقعیت امر «زچوت» سیستم درسی حاکمیت بلا منازع استاد در سرنوشت شاگرد بود، که به استاد حق میداد، تا تمام نوشته‌های تحریری شاگرد را (در صورت لزوم دید) یک کلام خط بزند و وی را ناکام نماید.

مکالمه استاد با شاگرد، الزاماً، بایست به زبان روسی می‌بود. به همین سبب شاگرد می‌بایست به زبان روسی تسلط میداشت. و این زمانی مقدور بود که شاگرد خارج درس، تماس تنگاتنگ با یک روسی میداشت. از همین سبب شاگرد به کلوپ‌های روسی؛ محافل و شب نشینی برپا شده ای روسها؛ کشانده میشد. مشروبات الکهولی و دختران زیبای موطلایی، انگیزه پر جاذبه ای در آموزش زبان از طریق مکالمه بود. استاد هر قدر بیشتر تدریس مینمود، می‌توانست «زچوت» بیشتر داشته باشد، یعنی با شاگرد تماس بیشتر برقرار نماید؛ منجمله موارد ذیل در سیستم «زچوت» مد نظر گرفته می‌شد:

اقتناع روانی استاد توسط شاگرد؛ برخورد های صنفی شاگرد با همکلاس ها، به خصوص در مقابل استادان روسی؛ همینطور با سایر پرسنل روسی آن نهاد؛ طرز دید سیاسی متضاد یا موافق با استاد. در صورتی که دفاع شاگرد در « زچوت » قانع کننده هم می بود، شاگرد بر وفق مقررہ های تعاملی، که به رعایت آن مکلف بود، عمل نمی کرد_ قسمی که در بالا به آن اشاره شد استاد صلاحیت داشت؛ در «زچوت»، شاگرد را ناکام نماید.

تقریباً تمامی استادان روسی آنجا به زبانهای دری و پشتو تسلط داشتند. برخی از آنان لزوماً این امر را بُروز نمی دادند. آنده از شاگردانی که شامل پروژه جلب و جذب بودند؛ مگر به زبان روسی قسمی که باید تسلط نداشتند، استادان به زبان دری و یا پشتو، با آنان در «زچوت» نشستہ؛ آموزش لازمه می دادند. طور مثال از محصل در مدت چهار ماه، از جانب چهار استاد، و در هر ماه یکبار امتحان گرفته می شد. محصل در این مدت شانزده بار و هر بار مثلاً یک ساعت و نیم، مجموعاً ۲۴ ساعت آموزش استخباراتی کسب میکرد. سیستم به شکلی در آن نهاد عیار شده بود که محصل می توانست آموزش استخباراتی را در مدت چهار ماه از طریق «زچوت» و همینطور با میتود «لینگافون» به اتمام برساند.

هواداران بد اندیش و وابسته مسعود، میگویند: «مسعود بزرگ خودش یک سیستم بود...»، به خاطر اینکه وقت خوانندگان تلف نشود، این قلم داخل بحث مقوله سیستم (System)، که به فارسی روش، طریقه، ترتیب، قاعده و دستگاه معنی شده، و اینکه مسعود خود ذات سیستم (کدام سیستم؟) بود، یا موجد و آفریننده آن؛ نمی گردد؛ مگر به آنده ای قلیل، که با نیت نیک و پاک به ستایش از نامبرده بر می خیزند، صمیمانه توصیه مینماید، که مسئولانه، بیطرفانه و با دقت و همه جانبه در مورد مسعود، به کاوش و پژوهش پردازند. باشد که روزی به این معرفت منطقی دست یابند، که قهرمان مورد نظر شان، خود، سیستم نبوده؛ بلکه (عمدتاً)، دستاورد سیستم اجنت سازی روسها در «انستیتوت پلی تخنیک» کابل بوده است. مسعود که دو سال عمرش را به همین منظور در آن نهاد به ظاهر تعلیمی سپری کرده؛ ببینیم که در گفت و گویش با «فرزان» چه می فرماید.

فرزان از مسعود می پرسد: " از سال ۱۳۵۲ که پوهنتون کابل کانون کشمکشها و رقابتهای سیاسی شده بود، آیا شما در آن کشمکشها مستقیماً شرکت داشتید؟ "

مسعود پاسخ می دهد: " در آن سالها بیشتر به فکر درس بودم، علاقه داشتم در زندگی و درسهایم پیشرفت کنم، تا در آینده برای کشورم مفید باشم" (صفحه ۸۰ «مرد استوار...»)

مسعود باز هم در همین رابطه در جواب پرسش خبر نگار روسی سر دوکف می گوید: " بعد از پایان مکتب به انستیتوت پلی تخنیک کابل شامل شدم دوسال از عمرم با درس و شعر و موسیقی در انستیتوت گذشت که آن دوسال از جمله خوشترین لحظات زندگی ام بود... " (صفحه ۳۸۴ «مرد استوار...).

سرداره آدمکشان نو به دوران رسیده، و چپاولگران دارایی های عامه، به خاطر انحراف ذهنیت خواننده، و یا شنونده ای مصاحبه هایش، از اصل و کنه مسئله، که همانا شامل شدنش در آن «نهاد تحصیلی»، غرض فراگیری رموز و فنون اطلاعات و استخبارات بود، عامدانه از «خوشترین لحظات زندگی»، «شعر خوانی» و «موسیقی»، که گویا در آنجا با آن سرگرم بود؛ یادآوری می نماید. تو گویی، «پلی تخنیک» را به منظور شعر خوانی و موسیقی اعمار کرده بودند!

مسعود محیل، ضمن اینکه از تداعی خاطره های دل انگیز جشنها و پارتی های رفقای روسی در ذهنش، لذت می برد، به خوانندگان مصاحبه هایش تفهیم می کند که در آن نهاد تحصیلی، صرفاً محصل درس خوان و خوشگذرانی؛ بیش نبوده است .

۱۲ - شمه ای از کار نامه های مسعود بعد از انستیتوت « پلی تخنیک»:

اولین تظاهرات خیابانی که ظهور جنبش «اخوان المسلمین» را در صحنه سیاسی کشور اعلان نمود در تاریخ ۲۱ رمضان سال ۱۳۴۹ اتفاق افتاد. و مسعود هنگامی که شاگرد صنف یازدهم مکتب استقلال بود (۱۳۵۰)، در داخل «اخوان المسلمین» نفوذ کرد و پراچه شد. (G.R.U.)، در نخستین ماموریت اجنتوریش در درون «اخوان...»، تنها نبود. همپالکی اش یعنی حکمتیار جنایتکار محیل و منفعت پرست، قبل از وی در هسته های اولی «اخوان...» رخنه کرده بود؛ همچنان چند تنی دیگر که تا کنون به درستی شناسایی نشده اند.

در روند تهاجم عناصر نفوذی مربوط به «کانالهای مختلفه استخباراتی» یک دولت، در درون تشکیلات کشور خارجی به مثابه دشمن، یا به داخل احزاب و سازمانهای ساخته شده، توسط کشور خارجی، و یا وابسته به آنکشور، و یا احزاب و سازمانهای غیر وابسته؛ اما مخالف دولت مرکزی ، بارها اتفاق افتاده که عناصر نفوذی از «کانالهای مختلفه استخباراتی» یک دولت، در جریان فعالیت اطلاعاتی بر ضد دشمن (به طور اخص در داخل کشور خارجی) که باهم تلاقی می نمودند، بنابر شم قوی اطلاعاتی که داشتند، از ارتباط همدیگر با دولت خودی آگاه میگردیدند. در این راستا، هرگاه یکتن یا عده ای از آنها، تطمیع شده به دشمن می پیوستند؛ همپالگی های استخباراتی خود را که قبلاً شناسایی کرده بودند، به سوی دشمن ای که تازه در خدمتش قرار گرفته بودند، می کشاندند.

در صورت عدم پیوستن همپالگی هایشان به دشمن، آنانرا قربانی تثبیت صداقت و وفاداری خود نموده، به چنگ دشمن می انداختند؛ همانطوری که حکمتیار خاین به مردم و کشور، عده ای از همسلکان استخبارتیش را در همین روند، شناسایی نمود. و بعد از فروش خویش به I.S.I، آنانرا قربان تثبیت «صداقت» و «وفاداری» اش به پاکستان کرد... (بعداً در این باره تذکراتی داده خواهد شد). در نتیجه، هسته های اساسی «اخوان...» زیر ضربات کاری شبکه های استخباراتی دولت افغانستان و شبکه های حامی آن، یعنی شوروی قرار گرفت. پلان کودتای ۱۳۵۳ «فرزه» که سیاف نیز در آن نقش داشت، ذریعه دولت کشف شد. تعدادی از طراحان به شمول سیاف زندانی و یا اعدام شدند. مسعود علاقمند به پیشرفت در امور استخباراتی و نظامی که قبلاً به داخل «نهضت اخوان...» نفوذ کرده بود، و اطلاعات لازمه را از مجرای G.R.U در اختیار دولت قرار داده بود؛ در این گرفتاری سهمش را ادا نمود.

رسول سیاف نیز در «همکاری» با دولت قرار داشت، و رنه بعد از تجاوز ارتش روس به افغانستان، مشاورین نظامی روس هیچگاه اجازه نمی دادند که وی از زندان؛ زنده بیرون شود.

بیانید مطلب در مورد سیاف_ که داره اش از هیچ گونه خیانت، غارت، جنایت، تجاوز به ناموس مردم و کشتار هزاران انسان بیدفاع این سر زمین اشغال شده توسط امپریالیزم امریکا، دریغ ننموده را به داخل Bracket در ذیل مطالعه نموده، بعد از مرور آن، «مسعود کلاه باز» را دنبال نمائیم: [برای شناسایی باز هم بیشتر سیاف که از غارت و چپاول دارایی های عامه و پول جاسوسی از منابع خارجی به ثروت هنگفت دست یافته اجازه بدهید به پاره ای از نوشته... در کتاب «شاهد» نشریه حزب منفور حکمتیار، در آلمان، صفحات ۵۹ و ۶۰ نظر ببیندازیم:

« ... زندانیان سیاسی دهمزنگ را به زندان پلچرخ منتقل کردند و استاد رسول سیاف نیز در جمله زندانیان بود که بعد ها دو باره به زندان دهمزنگ منتقل شد، و از آنجا آزاد گردید و عده ای از زندانیان که نهضت اسلامی را بصورت منسجم بنیانگزاری کرده بودند، تا جایی که به خاطرمانده در ساحة ملکی ۴۱ تن به شمول محمد نسیم پسر مولوی خالص و در ساحة نظامی ۸ تن در سال ۱۳۵۳ حکومت داود هر کدام شانرا به حبس های طولانی محکوم کرده بود. بعد از ثور ۱۳۵۷ دولت امین- تره کی آنها را اعدام کرد.»

نویسنده کتاب که خود در زندان پلچرخ محبوس بود، ظاهراً بی غرضانه؛ اما عامدانه، انتقال دوباره سیاف، به زندان دهمزنگ و آزادی وی را از آن زندان، ساده و بی اهمیت جلوه داده است، تا خواننده به این فکر اندر شود که چه حکمتی در کار سیاف بود که از زندان، زنده بیرون

آمد. رهائی موصوف از زندان دهمزنگ فقط می توانست دو بُعد داشته باشد: یا موصوف اجنت مخفی دولت داود خان بود، یا با دولت کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ و ادامه آن، یعنی دولت دست نشانده روس به نمایندگی ببرک کارمل وطن فروش، زد و بند هایی نمود؛ که موجب آزادی موصوف از زندان گردید. چنانچه صحبت رادیویی کارمل به خاطر رهائی اسیرانی که قبل از تجاوز شوروی زندانی بودند، مؤید یکی از این دو بُعد بوده است. ببرک کارمل به خاطر انحراف ذهنیت عامه از اصل قضیه، یعنی ارتباط سیاف با دولت، در بیانیه رادیویی اش از «سختی» که گویا به «ندامت» انجامیده، اظهار داشت: «ما سیاف را رها کردیم و حالا او در مقابل ما ایستاده...» [.

بلی خوانندگان گرامی، شخصیت سیاسی- استخباراتی سیاف این قاتل مردم و خاین به وطن؛ مستلزم بررسی و کاوش بیشتر و دقیقتر می باشد .

و حال بر می گردیم به مسعود «کلاه باز» :

ختم قسمت هشتم

ادامه دارد....